

دکتر جان اسوالت ، خروج، جلسه ۱۵، خروج ۳۳-۳۴

جان اسوالت و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر جان اسوالت در حال تدریس در مورد کتاب خروج است. این جلسه ۱۵، خروج ۳۳-۳۴ است.

خب، من معتقدم که ساعت فرا رسیده است.

پس، بیایید شروع کنیم. بیایید با دعا شروع کنیم. ای خداوند، ما می‌دانیم که نیازی نیست از تو بخواهیم که به اینجا بیایی.

تو قبل از اینکه ما برسیم اینجا بودی. اما ای پروردگار، از تو می‌خواهیم که قلب‌ها و ذهن‌های تک تک ما را لمس کنی، ما را نسبت به آنچه می‌خواهی به هر یک از ما بگویی، هوشیار سازی. از تو سپاسگزاریم که تو خدایی هستی که سخن می‌گویی.

سپاسگزارم که تو آن نیرو نیستی. سپاسگزارم که تو صرفاً انرژی حیات نیستی. سپاسگزارم که تو خدایی هستی که جهان را به وجود آورد، سپاسگزارم که اکنون در عیسی مسیح به اوج خود رسیده است، و همچنان با هر یک از ما سخن می‌گوید.

ما به اینجا می‌آییم چون می‌خواهیم صدای تو را بشنویم. می‌خواهیم بشنویم که از طریق کلام مقدست به هر یک از ما چه می‌گویی. بنابراین، دعا می‌کنیم که ما را به تمام آنچه که مایلی از طریق این مطالعه امشب به ما منتقل کنی، آگاه سازی.

از کلامتان متشکرم. از تک تک افرادی که در نوشتن آن نقش داشتند متشکرم. از کسانی که با دقت از آن محافظت کردند متشکرم.

شکرت به خاطر کسانی که جان باختند تا ما بتوانیم آن را به زبان خودمان، زبان عامیانه خودمان داشته باشیم. شکرت، پروردگارا. پس به ما کمک کن.

کمکمان کن که این لحظات را بدیهی ندانیم، بلکه کمکمان کن تا تشخیص دهیم که در این ساعت، قرار مقدسی داریم. به نام تو دعا می‌کنیم. آمین.

از دیدن تک تک شما خوشحالم. از حضورتان امشب متشکرم. جلسه ماقبل آخر است.

هفته‌ی آینده آخرین هفته خواهد بود، مگر اینکه روح‌القدس سقوط کند یا چیزی شبیه به این، و ما تصمیم بگیریم که به نحوی فراتر برویم. اما حداقل از نظر برنامه‌ریزی انسانی، هفته‌ی آینده به فصل‌های ۳۵ تا ۴۰ نگاه خواهیم کرد و مطالعه‌مان را در اینجا به پایان خواهیم رساند. در آن زمان با شما صحبت خواهیم کرد.

انجمن فرانسیس آزیری از من خواسته است که ادامه تحصیل برای یک ترم یا سال دیگر یا هر چیز دیگری را در نظر بگیرم. بنابراین، من با شما در مورد آنچه ممکن است در پاییز در مورد آن صحبت کنیم صحبت خواهیم کرد. یکی گفت لایوان.

مطمئن نیستم که کاملاً به این مرحله رسیده باشم. شاید بتوانیم این کار را انجام دهیم. من لایوان را در یک جلسه پنج هفته‌ای انجام داده‌ام، بنابراین ممکن است بتوانیم این کار را انجام دهیم.

اما بعدش در موردش باهات صحبت می‌کنم. خیلی خب. امشب داریم فصل‌های ۳۳ و ۳۴ رو بررسی می‌کنیم

همانطور که چندین بار به شما گفته‌ام، ما به کل این بخش از ۲۵ تا ۴۰ به عنوان بخشی نگاه می‌کنیم که در را که او P آن خدا شخصیت خود را آشکار می‌کند. او در فصل‌های ۱ تا ۱۵ چه چیزی را آشکار کرد؟ آیا آشکار می‌کند به خاطر دارید؟ قدرت او. این در ۱ تا ۱۵ است

او در آیات ۱۶ تا ۱۸ چه چیزی را آشکار می‌کند؟ مشیت الهی او. به آن مرد یک ستاره طلایی بدهید. وجود من تا حدودی توجیه‌پذیر است

بسیار خب. در فصل‌های ۱۹ تا ۲۴، او چه چیزی را آشکار می‌کند؟ اصول او. خیلی ممنونم

حالا، در این بخش، او شخصیت خود را آشکار می‌کند. همه اینها مربوط به مشکل بشر و نیاز به رهایی است. ما به رهایی از اسارت نیاز داریم

خداوند به اسارتی که انسان‌ها در آن رنج می‌برند و دست و پنجه نرم می‌کنند اهمیت می‌دهد. اسارتی که ما دیگران را در معرض آن قرار می‌دهیم. اما این تنها مشکلی نیست که خداوند از آن رهایی می‌بخشد

مشکل فراتر از آن، تاریکی الهیاتی است. ما نمی‌دانیم خدا کیست. و بنابراین، آشکار کردن مشیت و اصول الهی توسط خدا، در واقع نور را بر ما آشکار می‌کند

روشن کردن اینکه او کیست، چه نوع خدایی است، چه کاری انجام می‌دهد. و می‌توانیم بگوییم که خب، در واقع، راه خروج، که البته عنوان کتاب هم به همین معناست، محقق شده است. آنها از مصر خارج شده‌اند

آنها از تاریکی الهیاتی خود بیرون آمده‌اند. اما کتاب تمام نشده است. و سپس کتاب به ما می‌گوید که مشکل نهایی بشر چیست

مشکل نهایی بشر، بیگانگی است. ما از خالق خود بیگانه شده‌ایم. ما از منبع حیات خود بیگانه شده‌ایم

و این هدف واقعی خروج است. من، که در این مرحله از چرخه‌ی خواندن کتاب مقدس در لایوان و اعداد، عباداتم را انجام می‌دهم، و از اینکه خدا چند بار می‌گوید، من شما را از مصر به سوی خودم رهانیدم، شگفت‌زده شده‌ام. من شما را از مصر رهانیدم تا شما قوم من باشید و من خدای شما

بنابراین، کتاب به ما می‌گوید که این هدف از رابطه‌ی نهایی، رابطه‌ای با ماست که خدا می‌خواهد. سپس دیدیم که چگونه این بخش به سه بخش تقسیم شده است. اول از همه، در فصل‌های ۲۵ تا ۳۱، دستورالعمل‌ها را داریم

نه تنها برای خیمه، بلکه برای کاهنانی که در خیمه خدمت می‌کنند. سپس، در فصل‌های ۳۵ تا ۴۰، گزارشی از چگونگی اجرای آن دستورالعمل‌ها توسط آنها داریم. اما متأسفانه آنچه بین آنها قرار دارد، گوساله طلایی است

فصل‌های ۳۲ تا ۳۴. که در آن مردم سعی می‌کنند همان چیزهایی را که خدا برای مقابله با آنها آماده می‌کند برای خود به انجام برسانند. طنز بزرگ این فصل، یا ببخشید، این بخش، در همان لحظه‌ای است که خدا در علم پیشین خود، با مشکل بیگانگی سروکار دارد، آنها آنجا هستند و می‌گویند ما نمی‌دانیم چه اتفاقی برای آن موسی که ما را از مصر بیرون آورد، افتاده است

پس، برای ما خدایی بساز که بتواند پیشاپیش ما حرکت کند. و تو گویی صدای گریه‌ی آسمان را می‌شنوی. فرشتگان می‌گویند اوه نه، نه، نه.

نه، نه، فقط کمی دیگر صبر کن. نه، ما نمی‌توانیم صبر کنیم. ما عجله داریم.

و بنابراین، هفته گذشته در مورد خود حادثه صحبت کردیم و سپس شروع به صحبت در مورد برخی از پیامدهای آن کردیم و آن پیامدهایی که امشب در این بخش به طور کامل به آنها پرداخته می‌شود. سپس خداوند به موسی گفت، از این مکان بیرون برو. تو و قومی که از مصر بیرون آوردی.

و به سرزمینی که به ابراهیم، اسحاق و یعقوب سوگند یاد کردم و گفتم که آن را به نسل تو خواهم داد، برو من فرشته‌ای پیشاپیش تو می‌فرستم و کنعانیان، اموریان، حتیان، فرزندان، حویان، یبوسیان و موریانه‌ها را بیرون خواهم راند. و اوه نه، یبوسیان آخرین هستند.

بله، بسیار خوب. آن دو آیه چه چیزی در مورد خدا و شخصیت او به ما می‌گویند؟ آنها گوساله طلایی را ساخته‌اند، اما خدا قرار است چه کاری انجام دهد؟ او قرار است به وعده‌هایش عمل کند. خدا، خدایی است که به وعده‌هایش عمل می‌کند.

خیلی از ما آنها را روی میزهایمان داریم، یا قبلاً جعبه‌های کوچک وعده داشتیم. من و کارن یکی داریم. مدام فراموش می‌کنیم وعده را بیرون بیاوریم.

اما این هم از آن. او خدایی است که وعده می‌دهد. او خدایی است که به وعده‌هایش عمل می‌کند.

او خدای گذشته، حال و آینده است. بت‌ها خدایان اکنون هستند. گذشته‌ای وجود ندارد.

آینده‌ای وجود ندارد. تنها چیزی که اهمیت دارد، حال است. شبیه تلویزیون به نظر می‌رسد، نه؟ بسیار خب.

آیه ۳، به سرزمینی که شیر و عسل در آن جاری است، بروید، اما من با شما نخواهم آمد زیرا شما مردمی سرسخت هستید. حال، من آن سرسختی را چندین بار برای شما مثال زده‌ام، بنابراین امیدوارم آن را درک کرده باشید. گوساله‌ای که سم‌هایش را در خاک فرو می‌کند و می‌گوید، نه، من به آنجا، هر جا که باشد نمی‌روم.

شما مردمی سرسخت هستید و ممکن است شما را در راه نابود کنم. این آیه در مورد خدا چه می‌گوید؟ او در میان مردمی گناهکار نخواهد ماند. فکر نمی‌کنم اکثر ما این را باور داشته باشیم.

فکر می‌کنم اکثر ما فکر می‌کنیم می‌توانیم به گناهان کوچک خود ادامه دهیم و خدا، پدر بزرگ آسمانی، خواهد گفت، اوه، اشکالی ندارد عزیزم. هنوز هم در دسترس ماست، حتی با اینکه به آن نیازی نداشته‌ایم. بله، او در این زمینه در مورد گناهکار بودن خودمان صحبت نمی‌کند.

و در دسترس بودن شخصی خدا قطعاً یک واقعیت است. اما من فکر می‌کنم بسیاری از ما، در واقع، انتظار داریم که در گناه زندگی کنیم و با خدا رفاقت داشته باشیم. نکته مهم در مورد دیدگاه و سلی این است که او گناه را بسیار جدی می‌گیرد، اینکه شما نمی‌توانید همزمان در گناه زندگی کنید و با خدا رفاقت داشته باشید.

بله؟ و با این حال خدا به کل جمع می‌گوید، شما بروید و بروید، من نمی‌روم. بله، بله. و من فکر می‌کنم این دقیقاً درست است.

این درستکاران هستند که با بدکاران رنج می‌برند. حال، خبر خوب این است که اگر پیدایش ۱۸ و ۱۹ را به خاطر داشته باشید، خدا می‌گوید، اگر فقط ۱۰ درستکار پیدا کنم، ۲۰۰۰۰ بدکار را نجات خواهم داد. و این یک مضمون عالی است که در تفکر یهودی جریان دارد.

اگر ده نفر درستکار وجود داشته باشند، پس امیدی هست. اما حزقیال می‌گوید، من دنبال یکی گشتم و او را پیدا نکردم. بنابراین بله، بارها و بارها، در کتاب مقدس می‌بینید که درستکاران با بدکاران رنج می‌برند.

من مطمئنم وقتی اورشلیم بالاخره نابود شد، افراد درستکار زیادی آنجا بودند که شاهد مرگ فرزندان‌شان از گرسنگی بودند. و بله، ما از آن در امان نیستیم. خب، این چه تاثیری دارد؟ جمله معروفی که از حدود ۱۰ نفر مختلف شنیده‌ام این است که اگر خدا آمریکا را داوری نکند، باید از سدوم و عموره عذرخواهی کند.

فکر می‌کنم ما مستقیماً رو در روی داوری ایستاده‌ایم. با این وجود، این امر ما را ملزم می‌کند که به زندگی، درستکارانه خود در رابطه با خداوند، در شهادت خود، در آنچه خدا ممکن است در احیای ملی انجام دهد، ادامه دهیم. این دلیلی برای ناامیدی نیست، بلکه دلیلی برای واقع‌بینی است.

بله؟ غم‌انگیز است، اما حقیقت دارد، اما گاهی اوقات، احتمالاً این کتاب مقدس بوده است. بله. بله.

حیات یک کلیسا می‌تواند به همین شکل تحت تأثیر قرار گیرد. می‌تواند پر جنب و جوش و سرزنده باشد، و اتفاقی بیفتد که حال و هوای امور را تغییر دهد و منجر به فاجعه شود. بله.

بله. پس خدا می‌گه، می‌دونی، با توجه به اینکه تو کی هستی و با توجه به اینکه من کی هستم، ما نمی‌تونیم با هم بریم.

حال، می‌خواهیم این را در نظر داشته باشیم، زیرا این موضوع در ادامه‌ی بحث مورد بحث قرار خواهد گرفت. آیات ۴ تا ۶. وقتی مردم این سخنان غم‌انگیز را شنیدند، شروع به سوگواری کردند و هیچ‌کس زیورآلات نپوشید. زیرا خداوند به موسی گفته بود، به بنی‌اسرائیل بگو، شما قومی گردن‌سخت هستید.

اگر حتی برای یک لحظه با تو بیایم، ممکن است تو را نابود کنم. حالا، زیورآلات خود را از خود دور کن، و من تصمیم می‌گیرم که با تو چه کنم. بنابراین، بنی‌اسرائیل زیورآلات خود را از خود دور کردند.

این در مورد چیه؟ تشخیص گناه؟ اما زیورآلات چه ربطی به گناه دارن؟ خودبزرگ‌بینی؟ هی، من خیلی خوب به نظر می‌رسم، مگه نه؟ تو حلقه بینی من رو دوست داری؟ شاید اینجا در مقایسه با گوشواره‌ها معنی‌دار باشه. گوشواره‌ها اول برای کلاه طلایی کنده شدن، و حالا می‌بینیم، شاید بهتره خودم این کار رو بکنم. باشه، فکر کنم.

فکر می‌کنم این کار، از خودگذشتگی، غرور و هر چیز دیگری است. فکر می‌کنم این به احتمال زیاد درست است، به خصوص در مورد ارتباط بین زیورآلات و گوشواره‌ها. گوشواره‌هایی که برای ساخت گوساله طلایی استفاده شده بودند، و حالا انگار مردم می‌گویند، من می‌خواهم بقیه این زیورآلات را در سوگ آنچه اینجا اتفاق افتاده است، در سوگ گناه‌ها، از تن دریاورم.

بله. بله. مم-هم.

بله. آره. هوم. مم-هوم. (Memmm-hmm. Yes. Yes)

اگرچه فکر می‌کنم منصفانه است که بگویم، به آنها گفته نشده چرا. بله. بله.

بله. آیا این برای من است؟ و فکر می‌کنم دوباره همان مسئله عمیقی وجود دارد که در تمام زندگی ما جریان دارد. اگر خدا به من چیزهایی داده، برای چه کسی است؟ اگر خدا به من توانایی‌ها، استعدادها، اگر خدا به من ثروت داده، برای چه کسی است؟ آیا برای این است که من از آنها برای رفع نیازهایم استفاده کنم؟ و پاسخ منفی است.

نه، اینطور نیست. این توسط خدا به من داده شده است تا برای اهداف او استفاده شود. در واقع، اهداف او ممکن است شامل برکت باشد، جایی که، بله، من و شما از این چیزهایی که او می‌دهد لذت می‌بریم، اما هرگز، هرگز نباید فراموش کنیم که آنها یک هدیه هستند.

آنها یک هدیه هستند. و بنابراین، به نظر من، این حس وجود دارد که آنها، به نوعی، در تمام این جواهرات مصری خودنمایی کرده‌اند و می‌گویند، ها، به من نگاه کنید. من چیز دیگری هستم.

و حالا آنها می‌گویند، اوه، من هیچ چیز دیگری نیستم. بله. بله.

این زیورآلات مصری بودند. و بنابراین، مارها، سوسک‌ها و انواع دیگری از چیزها را دارید که توسط مصریان پرستش می‌شدند. بنابراین، مفاهیم زیادی در اینجا وجود دارد که به این حس سوگواری مربوط می‌شود.

این اولین نشانه‌ای است که نشان می‌دهد آنها حالا شروع به تشخیص کاری که انجام داده‌اند کرده‌اند. یک لحظه صبر کن. اوه، خدای من.

ما اینجا در وضعیت خیلی خوبی نیستیم، نه؟ موسی گوساله طلایی ما را خرد کرده است، بنابراین آن نمی‌تواند ما را هدایت و محافظت کند. و خداوند می‌گوید که او قرار نیست ما را هدایت و محافظت کند. ما اینجا در دردسر بزرگی هستیم.

بله. بله، هستیم. بسیار خب.

خوبه. ادامه بدیم. ۳۳.۷ به ۱۱.

موسی خیمه‌ای برمی‌داشت و آن را در فاصله‌ای دور، بیرون از اردوگاه برپا می‌کرد و آن را خیمه اجتماع می‌نامید. هر کسی که درباره خداوند سؤال می‌کرد، به آن خیمه می‌رفت تا در بیرون از اردوگاه ملاقات کند. هر زمان که موسی به سوی خیمه می‌رفت، همه مردم بلند می‌شدند و در ورودی خیمه‌های خود می‌ایستادند. و موسی را تماشا می‌کردند تا وارد خیمه شود.

همین که موسی وارد خیمه می‌شد، ستون ابر پایین می‌آمد و در ورودی می‌ماند تا خداوند با موسی صحبت کند. هر زمان که مردم ستون ابر را در ورودی خیمه می‌دیدند، همگی می‌ایستادند و در ورودی خیمه‌های خود پرستش می‌کردند. خداوند با موسی رو در رو صحبت می‌کرد، همانطور که کسی با یک دوست صحبت می‌کند. سپس موسی به اردوگاه برمی‌گشت. اما دستیار جوان او، یوشع بن نون، خیمه را ترک نکرد. حال، در پس‌زمینه اینجا، در این متن به یک مشکل تفسیری در عهد عتیق اشاره می‌کنم.

این چادر کجاست؟ بیرون از اردوگاه. قرار بود خیمه کجا باشد؟ داخل اردوگاه. خیمه درست در وسط قرار خواهد گرفت و همه قبایل در اطراف آن اردو خواهند زد.

چه کسی وارد خیمه اجتماع می‌شود؟ موسی و یوشع. چه کسی وارد خیمه می‌شود؟ کاهنان، هارون و لاویان. در خیمه اجتماع چه اتفاقی می‌افتد؟ خدا رو در رو صحبت می‌کند.

در خیمه چه اتفاقی می‌افتد؟ چندین چیز. یک اتفاق که در خیمه می‌افتد چیست؟ بله، قربانی تقدیم کردن. شفاعت، عبادت و اعمال مختلف مرتبط با آن.

هر هفته نان‌های روی میز را نو کنید. هر روز روغن چراغ‌ها را دوباره پر کنید. بخور را روی بخورسوز جلوی پرده روشن نگه دارید.

و البته، سالی یک بار، کاهن اعظم به قدس الاقداس می‌رود و برای مردم کفاره می‌دهد. بنابراین، اتفاقات بسیار بیشتری در آنجا رخ می‌دهد. خیمه، شبیه ماجرای گوساله طلایی است و همه چیز تقریباً تا پنج ماه پس از عید فصح حل و فصل می‌شود.

و دو ماه، ببخشید، شش ماه. سه ماه طول کشید تا به سینا برسیم، و بعد حدود سه ماه طول می‌کشد تا کل مسئله حل شود. اما خیمه تا روز اول ماه اول سال دوم برپا نشد.

بنابراین، به عبارت دیگر، بین پایان فصل‌های ۳۳ و ۳۴ و ساخت واقعی خیمه، یک وقفه شش ماهه وجود دارد. بنابراین، این در طول آن زمان موقت است. موسی مجبور نیست مدام از کوه بالا و پایین برود تا بفهمد خدا چه می‌گوید.

در طول این دوره شش ماهه، او در خیمه ملاقات با خدا ملاقات می‌کند. سپس، در روز اول ماه اول سال دوم، درست حدود ۴۰ روز قبل از اینکه آنها آنجا را ترک کنند، خیمه برپا می‌شود. حال مشکل این است

واضح است که این دو یک چیز نیستند. مشکل این است که در موارد متعددی، خیمه، چادر اجتماع نامیده می‌شود. و بنابراین، محققان گفته‌اند، خب، بدیهی است که در اینجا دو افسانه مختلف وجود دارد که توسط افراد مختلف نوشته شده‌اند، و کسی در زمان عزرا این دو را با هم ترکیب کرده و آنها را کنار هم قرار داده است، اما کار خیلی خوبی انجام نداده است.

شاید حدس بزنید که من این را باور ندارم. در واقع فکر می‌کنم منظور شما این است که خیمه مقدس هر کاری را که خیمه اجتماع در زمان موقت انجام می‌داد، به عهده گرفته است. و بنابراین، می‌توان آن را هم خیمه مقدس و هم خیمه اجتماع نامید.

و این نشانه‌ای از متون مختلف نیست. من اینجا سوالی می‌بینم. بله، داشتم فکر می‌کردم، آیا این شاید به دلیل یک بیداری روحانی باشد، جایی که، درست مثل ما، می‌توانیم یکشنبه‌ها برویم و عبادت کنیم، اما نه لزوماً رو در رو.

و بعد مواقعی هست که، می‌دانید... بله، فکر می‌کنم این امکان‌پذیر است که چادر ملاقات زمانی که حس سرزندگی بیشتری وجود دارد، مورد استفاده قرار گیرد. متأسفانه، این همیشه جواب نمی‌دهد. اما ممکن است یکی از عوامل در آنچه اینجا اتفاق می‌افتد باشد.

اما من فکر می‌کنم یکی از چیزهایی که می‌گوید این است که هرگز هدف نهایی خیمه را فراموش نکنید. این نیست که روی قربانگاه ارزان ارائه شود. این نیست که هر هفته نان تازه سر سفره گذاشته شود.

این نیست که مدام در این چراغ‌ها روغن بریزیم یا روی بخورسوز بخور بگذاریم. هدف همه اینها ملاقات با خداست. و اگر این را فراموش کنی، همه چیز را فراموش کرده‌ای.

و این چیزی است که پیامبران پیوسته به خاطر آن از مردم می‌پرسند. من گوسفند مرده شما را نمی‌خواهم، به خاطر ترحم. من خود شما را می‌خواهم.

اوه، نه، نه، نه، تو نمی‌تونی من رو داشته باشی. اما این بهترین گوسفند منه. آگه منو برکت بدی، پروردگارا، و بذاری دستم روی فرمان، گاز و ترمز باشه، من مرد تو هستم.

و خدا می‌گوید، نه، من این را نمی‌خواهم. اخیراً چند نفر نظر داده‌اند، همان برجسب معروف روی سپر ماشین که از زمان جنگ جهانی دوم وجود داشته، خدا کمک خلبان من است. من آن برجسب را دوست دارم. که می‌گوید، اگر خدا کمک خلبان توست، جایب را عوض کن.

خدا قرار نیست کمک خلبان باشد. او یا خلبان خواهد بود، یا قرار نیست سوار هواپیما باشد. بنابراین، فکر می‌کنم این چیزی است که اتفاق می‌افتد، این یادآوری است.

آنچه که در آن جلسه مطرح شد، در نهایت همان چیزی است که این جلسه می‌خواهد. بسیار خوب. واکنش مردم به همه اینها چیست؟ وقتی موسی به سمت خیمه می‌رود، مردم چه می‌کنند؟ آنها بلند می‌شوند.

کجا؟ در ورودی چادرهایشان. و چه کار می‌کنند؟ کلمه‌ای که استفاده شده چیست؟ آیه ۱۰. آنها عبادت می‌کنند.

فکر می‌کنم، و باید بگویم، این موضوع به طور خاص در متن نیامده است. خوب، بگذارید از شما بپرسم. وقتی موسی را در حال رفتن به آنجا می‌بینند چه احساسی دارند؟ خوشحالم که من اینطور نیستم.

باشه. خوب، این جوابی نبود که تو ذهنم بود، اما ممکنه باشه. ممکنه باشه.

اونجا خطرناکه. شکی نیست. چون داره میره پیش خدا.

باشه. باشه. آیا عطش فزاینده‌ای در دل‌هایشان وجود دارد؟ کاش

کاش می‌توانستم اینطور با خدا صحبت کنم. فکر می‌کنی او آنجا چه کار می‌کند؟ فکر می‌کنی خدا چطور برایش ظاهر می‌شود؟ فکر می‌کنی خدا چطور با او صحبت می‌کند؟ آیا ممکن است چنین اتفاقی برای من هم بیفتد؟ من این داستان را از وقتی که برای اولین بار شنیدم، بارها و بارها تعریف کرده‌ام، بنابراین ممکن است شنیده باشید که تعریفش می‌کنم، اما من اینجا هستم.

یکی از مبلغان ما از شهر ویلمور، موریس کالور، سال‌های زیادی را در جایی که اکنون زیмбаوه است، گذرانده است و او درباره فرصتی که برای دیدار با یک رئیس قبیله مهم داشت، می‌گوید. او رئیس رؤسا است. او رئیس قبیله است.

این خیلی مهمه. خب، این یه لحظه خیلی خیلی خاصه. خب، اون گفت، من رفتم تو خونه رئیس قبیله، زمین خاکی بود، اما اونقدر جارو شده بود که، به گفته خودش، مثل گرانیت سیاه شده بود.

رئیس قبیله روی تخت خود نشسته بود و موریس چهارزانو روی زمین نشست. آنها شروع به صحبت کردند. موریس گفت: پدر، آیا خدا را می‌شناسی؟ نه خدا؟ چه کسی می‌تواند خدا را بشناسد؟ من خدایان را می‌شناسم، البته، اما خدا را؟ چه کسی می‌تواند او را بشناسد؟ آیا او را می‌شناسی؟ بله، پدر، می‌شناسم.

می‌دونی؟ ازش بگو. شروع کرد به صحبت کردن در مورد خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح. موریس گفت: آیا تا حالا با خدا صحبت کردی؟ با خدا صحبت کن؟ چه کسی می‌تونه با خدا صحبت کنه؟ آیا تو با خدا صحبت می‌کنی؟ موریس گفت، بله پدر، من این کار رو می‌کنم.

همین الان انجامش بده. او گفت، بنابراین چشمانم را بستم و شروع به دعا کردن کردم. او گفت، جایی در وسط دعا، این احساس بسیار وهم‌آور به من دست داد و چشمانم را باز کردم و نزدیک بود بمیرم، زیرا آنجا، در فاصله سه اینچی از صورتم، صورت او را دیدم که چشمانش به من خیره شده بود، در حالی که روی دست‌ها و زانوهایش به صورتم نگاه می‌کرد.

گفت، داری با خدا حرف می‌زنی. گفت، تو هستی. بله، پدر، من هستم.

آیا مایلید؟ من؟ من می‌توانم با خدا صحبت کنم. بله. و او توضیح داد که چگونه از طریق عیسی مسیح، ما به تالار عرش بهشت که رئیس مقدسین همه چیز را در مورد آن می‌دانست، دسترسی داریم.

و از او پرسید که آیا مایل است مسیح را بپذیرد. و او گفت، بله، بله. او گفت، پس، پدر، می‌توانی با خدا صحبت کنی.

او گفت که کنار من نشست، چهارزانو، دست‌هایش را درست مثل من روی هم گذاشت، و نگاهی بسیار زاهدانه به چهره‌اش افتاد، که حتماً همان نگاه من بود، و شروع کرد به دعا کردن، آهسته و با مکث. اما گفت لحظه‌ای بود که چرخ‌ها از باند فرودگاه جدا شدند و او به دعا کردن پرداخت. و ناگهان چشمانش باز شد و گفت، دارم با خدا صحبت می‌کنم! دارم با خدا صحبت می‌کنم! او برگشت.

من تعجب می‌کنم که آیا چیزی از این نوع اینجا در جریان است. یک اشتیاق، یک اشتیاق. آیا ما می‌توانیم خدا را اینگونه بشناسیم؟ سوگواری برای گناهانشان.

اشتیاق برای صمیمیت با خدا. و بنابراین، به آیات ۱۲ تا ۱۷ می‌رسیم. موسی به خداوند گفت، تو به من گفته‌ای که این قوم را رهبری کنم، اما به من نگفته‌ای که چه کسی را با من خواهی فرستاد.

تو گفتی، من تو را به اسم می‌شناسم، و تو مورد لطف من قرار گرفته‌ای. این یکی از چیزهایی است که خدا وقتی رو در رو با مردم صحبت می‌کند می‌گوید. من مجذوب تعداد افرادی شده‌ام که در طول سال‌ها با آنها برخورد داشته‌ام و درباره لحظه‌ای صحبت کرده‌اند که از خدا آگاه بوده‌اند، و اینکه خدا با آنها صحبت کرده «است، و اینکه چقدر کلمات او این است»: دوستت دارم.

من تو را به نام می‌شناسم و تو مورد لطف من قرار گرفته‌ای. اگر از من راضی هستی، راه‌های خود را به من بیاموز تا بتوانم، چه؟ بدانم. آیا قبلاً در این کتاب با این کلمه مواجه شده‌ایم؟ بله، بارها و بارها.

آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم. ای خداوند، می‌خواهم راه‌های تو را بشناسم تا بتوانم تو را بشناسم و همچنان مورد لطف تو قرار گیرم. چقدر به ندرت این موضوع در زندگی ما صادق است.

پروردگارا، من از تو می‌خواهم که در ازای کمترین سرمایه‌گذاری ممکن، دعای خیرم را شامل حالم کنی. پروردگارا، می‌خواهم بدانم چه چیزی را دوست داری و چه چیزی را دوست نداری. می‌خواهم بدانم چه چیزی تو را خشنود می‌کند، تو را خشنود می‌کند، می‌خواهم بدانم چه چیزی تو را خشمگین می‌کند.

می‌خوام بدونم چطور با آدم‌ها رفتار می‌کنی. چرا؟ چون می‌خوام بشناسم. عشق واقعاً یعنی همین.

می‌خواستم هر چیزی را که می‌توان در مورد کارن کندی دانست بدانم، چون عاشقش بودم. در واقع هنوز هم هستم. می‌خواهم راه و روش تو را بدانم، می‌خواهم در مورد تو بدانم، می‌خواهم بدانم، چون می‌خواهم تو را بشناسم.

حالا به آخرین جمله در آیه ۱۳ نگاه کنید. او چه می‌گوید؟ بله، حالا به آیه ۱ نگاه کنید. تو و قوم، چه؟ که از مصر بیرون آوردید. خدا دوباره این آزمایش را به موسی می‌دهد، و موسی دوباره از آن سربلند بیرون می‌آید.

خدایا اینها قوم من نیستند. اینها قوم تو هستند که از من خواسته‌ای آنها را رهبری کنم، و من نمی‌توانم این کار را انجام دهم مگر اینکه تو را بشناسم. فکر می‌کنم یکی از دلایلی که ما برمی‌خیزیم، جلب توجه به خودمان است.

فکر می‌کنم این افراد، همانطور که گفتید، می‌دانستند که واقعاً در دردمس افتاده‌اند. آنها می‌دانستند که موسی قرار است با خدا صحبت کند. فکر می‌کنم دلیل اینکه آنها ایستادند این بود که بگویند، ما را فراموش نکنید.

و موسی متوجه این موضوع شد و گفت، اینها قوم تو هستند. درست است، درست است. این به من مربوط نیست، خدا.

این درباره قوم توست و اینکه من در رابطه با تو و برای آنها چه کسی هستم. یک کنفرانس کامل کشیشی. همینجا برگزار می‌شود. پس آیه ۱۴.

خداوند پاسخ داد، صورت من. همانطور که در پس‌زمینه توضیح می‌دهم، در زبان عبری کلمه‌ای برای حضور وجود ندارد. هر بار که در انگلیسی کلمه حضور را می‌بینید، در واقع کلمه عبری چهره است. صورت من با تو خواهد آمد و من به تو آرامش خواهم داد.

حالا، یک دقیقه صبر کنید. اگر خدا از همان ابتدا می‌دانست که قرار است با آنها برود، چرا گفت که قرار نیست با آنها برود؟ خب، آنها هنوز هم خیلی لجباز هستند. فکر می‌کنم در اینجا رابطه‌ی صمیمانه‌تری بین خدا و موسی می‌بینیم، زیرا خدا خود را از اردوگاه، به اصطلاح، از کل مردم، دور کرده و بیگانه کرده است.

و به همین دلیل است که فکر می‌کنم ما اینجا تبادل بسیار نزدیکی بین خدا و موسی داریم. آنها در حال شکل دادن به آن رابطه هستند. ما در مورد اینکه موسی در رابطه با خدا و با مردم و همه اینها چه کسی بود صحبت می‌کنیم.

اینجا می‌بینیم که، به نظرم، به آنجا ختم شد. فکر می‌کنم حق با شماست. این روی دیگر سکه‌ای است که قبلاً در موردش صحبت می‌کردیم.

اگر درستکاران با بدکاران رنج می‌برند، ممکن است یک مرد درستکار حداقل شرایط را برای همراهی خدا با آنها داشته باشد. و این برای من و شما چیزهای زیادی می‌گوید. چگونه زندگی من می‌تواند این توده از این دنیا را خمیر کند؟ چگونه می‌توانیم در رابطه صمیمی خود با خدا، تأثیر مفیدی بر دنیای اطراف خود داشته باشیم؟ شاید هرگز نفهمیم.

دانستن این موضوع کار ما نیست. اما سوال این است که آیا من و شما می‌توانیم چنان رابطه‌ی صمیمانه‌ای با خدا داشته باشیم که طعم دنیای اطرافمان را تغییر دهد؟ و پاسخ مثبت است. چیزی که او در موردش صحبت می‌کرد این بود که موسی و خدا و هر کس دیگری در جای دیگری بودند. آیا به همین دلیل نیست که عیسی آمد؟ در نهایت، بله.

در نهایت، خدا نمی‌خواهد بیرون از اردوگاه باشد. او می‌خواهد درست در وسط اردوگاه باشد. او می‌خواهد در قلب همه انسان‌ها باشد.

اما این حس وجود دارد که مگر اینکه موسی مایل باشد با خدا به اعماق برود، این فرصت پیش نخواهد آمد. بنابراین، موسی در آیه ۱۵ می‌گوید، اگر با ما همراه نشوید، ما را از اینجا بالا نفرستید. چگونه کسی خواهد فهمید که از من و قوم راضی هستید، مگر اینکه با ما همراه شوید؟ چه چیز دیگری من و قوم تو را از سایر مردم روی زمین متمایز می‌کند؟ حال، سوال من این است که این موضوع در مورد ماهیت زندگی مسیحی چه می‌گوید؟ حال به آنچه موسی می‌گوید توجه کنید.

او می‌گوید، خدایا، من فرشته تو را نمی‌خواهم. و من در پس‌زمینه کمی درباره مشکل فرشته خداوند در عهد عتیق صحبت می‌کنم، اینکه با خود خداوند گره می‌خورد. و بحث‌های تثلیثی جالبی در مورد همه اینها وجود داشته است.

اما موسی می‌گوید، من چیزی جز وجه شخصی تو نمی‌خواهم. من تو را رو در رو می‌شناسم. تو هم مرا رو در رو می‌شناسی.

خب، او در آیه ۱۵ چه می‌گوید؟ آیا گفته می‌شود، اما آیا با خدا خواهد بود؟ آیا چنین رابطه‌ای خواهد داشت؟ ما در این مورد صحبت کرده‌ایم. و این تنها راهی است که می‌توانید فکر کنید. مم-هم.

شما به آن رابطه فراخوانده شده‌اید. فکر می‌کنید او اینجا چه چیز دیگری می‌گوید؟ فکر نمی‌کنم دارم تکرار می‌کنم، اما برداشتی که من می‌کنم این است که او در اصل می‌گوید، ما مردمی هستیم که هستیم زیرا چیزی که ما را از دیگران متمایز می‌کند، چهره تو با ماست. او می‌گوید، کنعان بدون چهره تو خوب نیست.

ما اینجا روی تو را داریم. پس اگر رفتن از اینجا به معنای جا گذاشتن روی تو باشد، اینجا را ترک نمی‌کنیم. بیابان با روی تو بهتر از کنعان بدون آن است.

و اگر خدا قبلاً عاشق موسی نبود، حالا عاشق اوست. فهمیدی موسی. فهمیدی.

این چیزی بود که او می‌خواست. مم-هم، مم-هم، مم-هم. بنابراین، زندگی مسیحی در نهایت در مورد رفتن به بهشت نیست.

حالا، اینجا ندوید و نگویید، خب، این مرتد است. شاید من هم باشم، اما نه از این نظر. بهشت بدون خدا بهشت نخواهد بود.

بهشت به زبان شاه جیمز، دروازه‌های مروارید و خیابان‌های طلا و عمارت‌های مجلل نیست. بهشت، چهره خداست. و این همان چیزی است که جهنم را جهنم می‌کند.

خدا آنجا نیست. احتمالاً قبلاً این را گفته‌اید، اما برای اینکه خدا توسط یک کافر دیده شود، او باید خدا را در ما، حضور او را در ما، چهره او را ببیند.

صورتش. بله، بله. که آنها را به سمت او جذب خواهد کرد.

بله، بله، بله. و آن خط، چه چیز دیگری ما را از هر کس دیگری روی زمین متمایز می‌کند؟ قربانی‌ها؟ آنها قربانی داشتند. معابد؟ آنها معابد داشتند.

چهره او. واقعیت حضور او در زندگی ما همه چیز را تغییر می‌دهد. و همانطور که گفته شد، عیسی مسیح این امکان را برای همه ما به ارمغان آورده است.

این دیگر فقط مختص موسی نیست. یا هارون‌ها، اگر بتوانیم هارون را هم در این ماجرا دخیل کنیم. مطمئن نیستیم که هارون هرگز خدا را در رو دیده باشد، اما به هر حال

«... حالا، باید به آیه ۱۸ پردازیم. موسی گفت:» حال جلال خود را به من نشان بده

و خدا در آیه ۱۹ چه می‌گوید که به او چه نشان خواهد داد؟ خدای من. موسی، و باز هم، فقط باید کتاب مقدس را دوست داشته باشی. موسی می‌گوید، خدایا، خدایا، من واقعاً برای تو خاص هستم، اینطور نیست؟ خدا می‌گوید، بله، تو خاص هستی.

خدایا، خدایا، همیشه ذات الهی خودت رو به من نشون بده؟ و خدا میگه نه. من مطمئنم که اینجا همین اتفاق میفته. میگه که رو در رو باهاش صحبت کرده.

اما حالا او می‌گوید، هیچ‌کس نمی‌تواند روی مرا ببیند و زنده بماند. نه، من جلال خود را به شما نشان نخواهم داد، بلکه خوبی خود را به شما نشان خواهم داد. این شخصیت اوست.

تو نمی‌توانی ذات مقدس مرا ببینی و زنده بمانی. هیچ‌کس نمی‌تواند. نه به این خاطر که از تو متنفرم، بلکه صرفاً به این دلیل که یونجه در کوره بلند دوام نمی‌آورد.

اما شما واقعاً می‌توانید شخصیت مقدس مرا ببینید. می‌توانید طبیعتی را ببینید که طبیعت مرا از هر طبیعت دیگری در این جهان جدا می‌کند. بنابراین، او می‌گوید، می‌توانید پشت مرا ببینید.

بنابراین، او دو لوح سنگی را تراشید و خداوند نازل شد، این ۳۴-۵ است، خداوند در ابر نازل شد و آنجا با او ایستاد و نام خود را اعلام کرد. و او از جلوی موسی عبور کرد. بنابراین، طبق این متن، پشت خدا چه شکلی است؟ ما یک توصیف از آنچه او دید نداریم، داریم؟ حتی یک توصیف هم نداریم.

این همان چیزی است که قبلاً در موردش صحبت کردیم. موسی، ببخشید، اشعیا، تنها چیزی که او می‌تواند در موردش صحبت کند این است که لبه‌ی ردای خدا چقدر بزرگ بوده است. و بزرگانی که در کوه با خدا غذا خوردند و او را دیدند، تنها چیزی که می‌توانند بگویند این است که ای مرد، باید سنگفرش زیر پایش را می‌دیدید.

مثل بهشت بود. کلمات ناپدید می‌شوند. هیچ کلمه‌ای وجود ندارد.

ما چه داریم؟ و ما کلمات را داریم. ما گزارشی از آنچه موسی شنید داریم. نه گزارشی از آنچه دید، بلکه گزارشی بسیار کامل از آنچه شنید.

همانطور که در مقدمه اشاره کردم، این آیات، ۶ و ۷ الف، بیشترین نقل قول را در عهد عتیق دارند. ارجاعاتی که اینجا دارید نقل قول مستقیم هستند. احتمالاً ۲۰ اشاره دیگر هم وجود دارد که در آنها نقل قول مستقیم ندارید، اما مشخص است که منظورشان همین است.

بنابراین، اگر از یک عبری پرسید، خدای شما چگونه است؟ او اینگونه پاسخ خواهد داد. خدای مهربان و بخشنده، دیرخشم، سرشار از عشق و وفاداری، نگهدارنده‌ی عشق به هزاران نفر، آمرزنده‌ی شرارت، سرکشی و گناه. به همین دلیل بود که یونس نمی‌خواست به نینوا برود.

او گفت، خدایا، من می‌دانم تو چه جور خدایی هستی. این را در خانه‌ام می‌دانستم. به همین دلیل سعی کردم به شرق، ببخشید، غرب بروم.

چون می‌دانستم چه بخشنده‌ی کثیفی هستی، خدا می‌گوید، خوشحالم که این را می‌دانستی، یونس. اما تو آن را به دل نگرفتی، گرفتی؟ وقتی عبرانیان بعد از تمام مقدمات به قادش برنبح آمدند و گفتند، نه، ما می‌ترسیم.

ما می‌ترسیم که کنعانیان از تو بزرگتر باشند، یهوه. و ما می‌گوییم، چی؟ چی؟ مگر تو در مصر نبود؟ مگر در جاده سینا از خدا پیروی نکردی؟ مگر صدای او را در سینا نشنیدی؟ و از کنعانیان می‌ترسی؟ و این آیه آیه‌ای است که برمی‌گردد و برای ما توضیح می‌دهد که چرا قوم عبرانیان به خاطر خدا ناگهان نابود نشدند. اینها کلمات کلیدی هستند.

دلسوز، مهربان، بخشنده، رقت‌انگیز، دیرخشم. این یکی را قبلاً برایتان نقل کرده‌ام، چون خیلی عالی است. او بینی خیلی خیلی درازی دارد.

این عیناً همان چیزی است که در عبری آمده است. می‌بینید، وقتی عصبانی می‌شوید، بینی‌تان قرمز می‌شود. خدا بینی‌ای مثل پینوکیو دارد.

خیلی طول می‌کشد تا قرمز تا انتها بیرون بیاید. او سرشار از حسد است. قبلاً در مورد این صحبت کرده‌ایم.

او به هزاران نفر احترام می‌گذارد. و شرارت، عصبان و گناه را می‌بخشد.

این چه جور خدایی است. حالا فکر کنید اینجا چه اتفاقی افتاده. گوساله طلایی همین الان اتفاق افتاده.

موسی، می‌خوای بینی من کی هستم؟ اینو تو ذهنت حک کن، موسی. من چه جور خدایی هستم. من یه آدم تندخو و زودرنج نیستم.

کسی که به محض اینکه با چشمان چپ به او نگاه کنی، تو را زنده زنده کباب می‌کند. نه، من نیستم. من موجودی کاملاً متفاوت از هر چیزی هستم که تا به حال تصور کرده‌ای.

حالا تقریباً هر کسی که این آیه را می‌خواند، بلافاصله به آیه ۷ اشاره می‌کند. اما او گناهکار را بی‌مجازات نمی‌گذارد. او فرزندان و فرزندانشان را به خاطر گناه والدین تا نسل سوم و چهارم مجازات می‌کند.

،امم. این چه جور خدایی است؟ ما از هر چیزی که قبلاً در مورد او گفته شده، عبور می‌کنیم و می‌گوییم، این چه جور خدایی است که می‌گوید اگر گناه کنید، بچه‌هایت را می‌گیرم؟ زمینه. زمینه.

زمینه. او، او بخشنده و مهربان است.

او دیرخشم است. او سرشار از محبت و وفاداری است. او به هزاران نفر محبت می‌کند و شرارت، سرکشی و گناه را می‌بخشد.

فکر کنم گناه می‌کنم و او مرا می‌بخشد. و خدا می‌گوید، بله. بله، ممکن است.

اما این را به یاد داشته باشید. گناه عواقبی دارد. آن بخشش نمی‌تواند تغییر کند.

،اگر تصمیم بگیرم مست باشم، و وقتی ۶۵ ساله شوم، خداوند را بیایم، و او مرا ببخشد و مرا پاک کند فرزندانم تمام عمر اثرات مستی مرا تحمل خواهند کرد، حتی اگر من بخشیده شده باشم. منظور این است که، به خاطر خدا، بخشش خدا را فرض نکنید، گویی هیچ اثری از گناه وجود ندارد. کتاب مقدس در آیات دیگر بسیار واضح است که مردم مستقیم نیستند.

پسری را نمی‌توان به خاطر اینکه پدرش کسی را کشته است، کشت. شما نمی‌توانید مجازات پدر را بر پسر اعمال کنید. کتاب مقدس در این مورد بسیار واضح است.

ما اینجا درباره این موضوع صحبت نمی‌کنیم. ما درباره بچه‌ها، پدری که بدون پرداخت مالیات آزاد می‌شود و بچه‌هایی که خدا خودسرانه آنها را مجازات می‌کند صحبت نمی‌کنیم. ما درباره تأثیر گناه صحبت می‌کنیم.

:بنابراین، در این متن بسیار بسیار بزرگ، آیه ۸، موسی بی‌درنگ به زمین سجده کرد و سجده نمود. او گفت خداوند، اگر در نظر تو مورد لطف قرار گرفته‌ام، پس بگذار خداوند با ما بیاید. اگرچه این قوم گردنکش» «هستند، شرارت و گناهان ما را ببخش و ما را به عنوان میراث خود بپذیر.

اینجا جایی است که موسی واقعاً، اگر بخواهید، در حال کفاره دادن است. فکر نمی‌کنم او در فصل ۳۳ در حال کفاره دادن باشد، وقتی می‌گوید، خدایا، اگر می‌خواهی این مردم را بکشی، مرا هم خواهی کشت. فکر نمی‌کنم منظورش این باشد که جان مرا به جای جان آنها بگیر.

اما اینجا، اینجا با این رؤیا از خدا، او می‌گوید، ای خداوند، ای خداوند، اگر می‌توانی. ما سرسخت هستیم، اما اگر می‌توانی شرارت و گناه ما را ببخش و ما را به عنوان وارث خود بپذیر... و ما قبلاً کمی در مورد دشواری این کلمه ارث صحبت کرده‌ایم.

چطور ممکن است خدا چیزی را به ارث ببرد؟ این کلمه در چندین جا به همین معنی است. اما همانطور که بارها گفته‌ام، کلمات عبری بسیار بزرگتر از اکثر کلمات انگلیسی هستند. بنابراین اگر آن را درست هجی کنید، مفید است.

من فکر می‌کنم ترجمه‌ی جدید لیوینگ کاملاً درست می‌گوید وقتی می‌گوید دارایی ویژه‌ی تو. او، خدایا، علیرغم کارهایی که ما انجام داده‌ایم. علیرغم اینکه چگونه عهد خود را شکسته‌ایم.

لطفاً ما را ببخش و ما را همان کسی قرار بده که در خروج ۱۹ گفتی خواهی بود. اگر از عهد من اطاعت کنی، مال خاص من خواهی بود. خدایا، ما عهد تو را شکسته‌ایم.

آیا هنوز ما را به عنوان دارایی ویژه خود می‌پذیرید؟ و آنچه در ادامه فصل اتفاق می‌افتد، پاسخ مثبت خدا است. خدا به طور یکجانبه عهد را تجدید می‌کند. عهد سینا در فصل‌های ۲۰ تا ۲۴ یک عهد دوجانبه است.

مردم می‌گویند ما این کار را خواهیم کرد، و خدا می‌گوید، من آن کار را خواهم کرد. در اینجا، این یکجانبه است. خدا می‌گوید من این کار را خواهم کرد.

خب. آخرین مورد در فصل ۳۴، چهره درخشان است. و باز هم، فکر می‌کنم این دقیقاً به همان موضوعی برمی‌گردد که در اینجا در موردش صحبت کرده‌ایم.

او چهره خدا را دید و در نتیجه، چهره‌اش درخشان شد. او چهره خدا را دید و چیزی از آن در چهره او تجلی یافت. من همیشه به این متن عهد جدید فکر می‌کنم.

آنها متوجه شدند که آنها با عیسی بوده‌اند. به من گفته شده است که وقتی دو نفر مدت زیادی یکدیگر را دوست داشته باشند، شبیه یکدیگر می‌شوند. این خبر بدی برای کارن است، اما خبر خوبی برای من است.

نمی‌دانم که آیا این در زندگی انسان صادق است یا نه، اما مطمئنم که در زندگی معنوی صادق است. سال‌ها و سال‌ها و سال‌ها، رو در رو با او زیستن، یعنی شروع به شبیه شدن به او شدن. یعنی شروع به سهیم شدن در درخشندگی چهره‌اش. این خبر خوب است.

بیایید دعا کنیم. خداوند عیسی، متشکرم.

از تو سپاسگزارم که به ما این امکان را دادی که وارد قدس الاقداس شویم و رو در رو با تو صحبت کنیم، همانطور که زمانی فقط برای موسی ممکن بود. ای خداوند، ما را ببخش که اغلب دین ما صرفاً همین است دینی که در آن وظایف خاصی را انجام می‌دهیم و اشکال خاصی را به جا می‌آوریم، اما واقعیت حضور تو در بین ما بسیار نادر است. این را تغییر بده، پروردگارا.

آن اشتیاق موسی را به ما عطا کن. راه‌هایت را به من نشان بده، زیرا می‌خواهم تو را بشناسم. از تو به خاطر این برادران و خواهران، به خاطر وفاداری‌شان در این تلاش در طول این ماه‌های گذشته سپاسگزارم.

هفته آینده که به آخرین جلسه خود می‌رسیم، آیا دوباره با حضور خود ما را مورد لطف قرار می‌دهید؟ دعا می‌کنیم که کلام خود را بر قلب‌های ما بنویسید. به نام تو. آمین.

این دکتر جان اسوالت است در حال تدریس در مورد کتاب خروج. این جلسه ۱۵، خروج ۳۳-۳۴ است.